فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc181028669)

[پیشگفتار 2](#_Toc181028670)

[بررسی سند روایت اول 2](#_Toc181028671)

[نکات قوت سند 2](#_Toc181028672)

[دلالت سند روایت اول 3](#_Toc181028673)

[مناقشات در دلالت سند 3](#_Toc181028674)

[مناقشه اول 4](#_Toc181028675)

[شاهد اول 5](#_Toc181028676)

[شاهد دوم 5](#_Toc181028677)

[شاهد سوم 5](#_Toc181028678)

[مناقشه دوم 6](#_Toc181028679)

[جواب مناقشه دوم 6](#_Toc181028680)

[جمع‌بندی 7](#_Toc181028681)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

 بعد از اینکه ادله قرآنی را در استدلال برای حجیت خبر واحد را بررسی کردیم و برخی از آن‌ها را فی‌الجمله پذیرفتیم وارد محور دوم از ادله شدیم که عبارت باشد از اخبار.

این اخبار به طوایف و اقسامی تقسیم‌بندی شده است و ترتیب بررسی آن‌ها در کتاب‌ها متفاوت است، ما نخستین طائفه را روایات و اخباری قرار دادیم که امام ارجاع به افراد می‌دهد و این مجموعه در ابتدا بررسی می‌شود که اولین اینها صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری در جامع الاحادیث باب یک حدیث اول بود.

گفتیم این جامع الاحادیث در این باب بیش از صدوبیست روایت را جمع‌آوری کرده است که بسیاری از آن‌ها در طایفه اولی می‌گنجد که روایات ارجاع دهنده به اشخاص است که شاید مهم‌ترین آن‌ها صحیحه بن عبدالله بن جعفر حمیری باشد.

# بررسی سند روایت اول

این اولین دلیل روایی بود که ملاحظه کردید در این دلیل همان‌طور که دیروز ملاحظه فرمودید؛ سند از سندهای صحیح و اعلایی است و اسناد مختصری است که رجال زیادی در آن قرار نمی‌گیرد و این از نقاط قوت یک حدیث است.

محمد بن عبدالله حمیری و محمد بن یحیی جمعیاً عن عبدالله بن جعفر حمیری آن هم از احمد بن اسحاق، یعنی از کلینی تا امام همین دو سه نفر است، کتاب قرب الاسناد هم روایاتی که سلسله سند آن جمع‌وجور است و کمتر راوی دارد جمع کرده است و این هم از همان قبیل است.

## نکات قوت سند

در باب سند این روایت نکات قوت متعددی دارد؛

۱- ورود این در کافی است.

۲- اینکه رجال آن محل خدشه نیستند، همه جلیل‌القدر هستند، ثقه امامی جلیل‌القدر هستند.

۳- اینکه سلسله کوتاه و جمع‌وجوری است، دو نفر اول در عرض هم از عبدالله بن حمیری و او هم از احمد بن اسحاق نقل می‌کند. علاوه بر این شواهد صدقی که در خود متن هم هست.

لذا اتقان روایت خیلی بالاست منتهی شهید صدر یک مقدار داد سخن داده‌اند و خیلی برجسته کرده‌اند و اعتماد بالایی به این داده‌اند، در حدی که می‌گویند این روایت مطمئن به است و ما به این روایت اطمینان داریم، می‌خواهد شبهه مصادره به مطلوب را حل بکند این را خیلی برجسته می‌کند که در روایت هیچ تردیدی نیست، یعنی مقطوع و مطمئن به از لحاظ صدور است.

یک‌جوری تقریر کرده‌اند که گویا اگر در این بحث هیچ روایت دیگری نداشتیم، همین روایت علائم صدق و قرائن مورد اطمینان دارد و می‌شود به همین برای خبر واحد استدلال کرد.

## دلالت سند روایت اول

همان‌طور که آقایان فرموده‌اند و در کلام شهید صدر هم آمده است دو فراز این روایت دارد؛ در واقع دو روایت است؛ یک بار احمد بن اسحاق از امام هادی نقل می‌کند که آن فقط راجع به عمری پدر است، یعنی عثمان بن سعید است که می‌فرماید من به ابی الحسن علیه‌السلام عرض کردم «مَنْ أُعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ فقال له اَلْعَمْرِیُّ ثِقَتِی فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی وَ مَا قَالَ لَکَ عَنِّی فَعَنِّی یَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ»[[1]](#footnote-1) این یک روایت است.

این روایت مشتمل بر دو روایت است و روایت دوم همین سند منتهی احمد بن اسحاق از امام عسکری نقل می‌کند که امام فرمودند: «اَلْعَمْرِیُّ وَ اِبْنُهُ ثِقَتَانِ» یک کمی که جلوتر آمده است محمد بن عثمان بن سعید پسر هم به بلوغ بالاتری رسیده است و مورد توجه امام عسکری علیه‌السلام بوده است و علاوه بر پدر. می‌گوید؛ «اَلْعَمْرِیُّ وَ اِبْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّیَا إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّیَانِ وَ مَا قَالاَ لَکَ فَعَنِّی یَقُولاَنِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا اَلثِّقَتَانِ اَلْمَأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَیْنِ قَدْ مَضَیَا فِیکَ» در مورد عثمان می‌گوید دو امام درباره تو این تأکید را فرموده‌اند، این روایت در واقع دو روایت است که قدر مشترک عمری پدر است و یکی از آن‌ها علاوه بر آن عمری فرزند را هم می‌گیرد، اینها دوتا از نواب و بعدها از نواب امام زمان سلام‌الله‌علیه قرار گرفتند.

عمری پدر از اصحاب امام جواد علیه‌السلام هم شاید بوده‌اند، امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام متیقن اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام بوده‌اند و بعد هم نائب شده‌اند و همان‌طور که عرض شد به دلیل آن نیابتی که داشته است بقیه روات و محدثین روی آن‌ها حساب می‌کردند با اینکه بعضی از لحاظ علمی و فضل افضل بودند، مثل خود احمد بن اسحاق ولی به دلیل نیابت وظیفه داشتند مطالب را از آن‌ها بگیرند.

از حیث دلالت گفتیم تقریر استدلال واضح است؛ گفته می‌شود که امام ارجاع به یک ثقه می‌دهد، می‌گوید این ثقه است و به همین دلیل به قول او عمل بکن، «فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» اول حضرت ارجاع می‌دهد که «اَلْعَمْرِیُّ ثِقَتِی» هر چه گفت از طرف من هست و تو هم بشنو و اطاعت بکن و بعد یک تعلیل می‌آورد که «إِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» او فرد مورد اعتماد است.

در آن روایت دوم هم می‌فرماید «فَإِنَّهُمَا اَلثِّقَتَانِ اَلْمَأْمُونَانِ» آن‌ها دو فرد مورد اعتماد و وثوق هستند گویا قاعده کلی را بر مورد تطبیق می‌دهد، قاعده کلی همین است که در خبر واحد می‌گوییم که کسی که ثقه است باید به قول او اعتماد کرد.

# مناقشات در دلالت سند

همان‌طور که دیروز عرض شد مناقشاتی به این استدلال و تقریر وارد شده است؛

## مناقشه اول

این است که احتمال آن دارد که این وثوق در اینجا، وثوق خاص باشد. که اگر این احتمال باشد از بحث خارج می‌شود،

تقریر مناقشه این است که در روایت اول این دو روایت آمده است، العمری ثقتی، مثل **﴿فَادْخُلِی فِی عِبَادِی﴾**[[2]](#footnote-2) جایی که عبد یا ثقه و امثال اینها به خدا یا ائمه و امثال اینها نسبت داده می‌شود، ظهور در یک مرتبه راقیه‌ای از وثوق پیدا می‌کند، نه مطلق وثوق، اینجا هم دارد ثقتی، این ثقتی یعنی یک فرد ویژه‌ای است، نمی‌خواهد بگوید به مجرد ثقه بودن، این در ابتدا.

بعد بر اساس این، به خاطر ثقتی و مقام عالی که او برخوردار بود این تأکیدات هم آمده است، «مَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» گویا من خودم می‌گویم، این قدر جلالت شأن دارد و وثوق ویژه و خاص دارد، «مَا قَالَ لَکَ عَنِّی فَعَنِّی یَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» با توجه به این مقدمات الف و لام در الثقة المأمون، الف و لام کمال است، مقصود جنس نیست بلکه مقصود آن کمال وثوق است، من می‌گویم او ثقه من است، یک فرد ویژه‌ای است که مرتبه راقیه‌ای دارد که حضرت می‌خواهد بگوید من او را توثیق می‌کنم به توثیق خاص، نه به توثیق عامی که بعد بگویم هر کسی که ثقه است می‌شود به حرف او عمل کرد، توثیق خاص توثیق می‌کند و الف و لام در الثقة المأمون، عهد جنسی نیست و اگر باشد، مقصود ثقه خاص است.

مرحوم صدر و برخی دیگر از آقایان گفته‌اند که کمال از خود جنس درمی‌آید، منتهی جنس و عهد خاصی است، معنای قسیم بقیه معانی نیست. ولی آنچه مسلم است گاهی الف و لام استعمال می‌شود در کمال. این خلاف ظاهر است. الف و لام هر جایی به کار می‌رود، ظاهرش این است که الف و لام جنس است.

البته در روایت دوم این تقریر به این قوت نیست، چون آنجا دارد «اَلْعَمْرِیُّ وَ اِبْنُهُ ثِقَتَانِ».

آقای عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن اسحاق نقل می‌کند که خود ایشان در مجلس بوده است، منتهی امام نبوده است، می‌گوید تو قبلاً برای من گفتی، در جلسه یادآوری می‌کند که دو حدیث از دو امام نقل کردی و آن دو حدیث مربوط به دیگری است که او هم در جلسه بوده است، مربوط به عثمان بن سعید عمری است. امام آنجا حضور ندارد و این دو روایت نقل می‌کند از احمد بن اسحاقی که بوده است راجع به عمری که او هم بوده است.

در این مناقشه اول گفته است که این مربوط به خبر واحد است ولی خبر واحد مورد اطمینان است، چون دارد ثقتی یا در آنجا تأکید می‌کند «اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» روی دو بیان تأکید دارد، یا «اَلثِّقَتَانِ اَلْمَأْمُونَانِ» لذا تعبیر ثقتی یا تعابیر بلندی که هر چه او گفت من گفتم، هر چه نقل می‌کند از من نقل می‌کند بعد هم اینکه دو عبارت را تأکیداً کنار هم قرار داد؛ «اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» یا «اَلثِّقَتَانِ اَلْمَأْمُونَانِ» این سه چهار نکته را که کنار هم بگذاریم تردید پیدا می‌شود؛ یا می‌گوییم «اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» الف و لام کمال است یا اینکه لااقل تردید پیدا می‌شود و نمی‌توانیم بگوییم این یک قاعده کلی را ابراز می‌کند. این کل مناقشه اول است.

### شاهد اول

این است که در باب ال که اینجا خیلی مهم است، «إِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» یا «إِنَّهُمَا اَلثِّقَتَانِ اَلْمَأْمُونَانِ»، ال یک معنای کمال و استغراق اوصاف در جنس دارد ولی واقعاً آن معنای ثانویه قرینه خاص می‌خواهد؛ و الا اگر بگوید الرجل، المرأه، العلم، ظاهر الف و لام، جنس است و طبیعت جنس را بیان می‌کند و حمل الف و لام بر کمال و استغراق اوصاف یک امر خلاف ظاهر است قرینه می‌خواهد و لذا قرینه نباشد، الرجل که می‌گویید، (این تعبیر مغنی خوب است و به نحوی هم شهید صدر دارد با بیان دیگری) معنای کمال قسیم جنس نداریم، آن ضمن جنس است، پس اصل آن ظهور در مفهوم جنس دارد، جنس که بیاید، معلوم است ذهن به سمت افراد و احوال و امثال اینها می‌رود، به سمت افراد می‌رود، نه اینکه یک اوصافی که متصور در یک فرد است و همه جمع شده است. اصلاً عرفی نیست، قرینه می‌خواهد، البته یک عنایتی در آن هست و یک نگاه ادیبانه ویژه است در کاربرد ال برای کمال، ولی معونه و عنایت زائده می‌خواهد، اگر عنایت زائده نباشد، ال یعنی جنس این که اینجا هست. پس ظهورش این است و حمل بر کمال عنایت زائده می‌خواهد.

### شاهد دوم

این است که «فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» این تعبیری است که در مقام تعلیل است و الی ماشاءالله در آیات و روایات وجود دارد که بعد از بیان یک موضوعی در مقام تعلیل ادات تعلیل نمی‌آید، فإنّه کذا این یک تعبیری است که کثیراً ما برای مقام تعلیل به کار می‌رود این قرینه دیگری برای این مسئله می‌شود. ظاهر این است که همان که مدخول انّه است همان ملاک کلی است که منطبق بر مورد شده است. این هم به عنوان شاهد است.

### شاهد سوم

این است که در روایت دوم دیگر اَلثِّقَتَانِ دارد، ثقتای و تخصیص به وثوق خاص پیش من، در آن صغری و مقدمات نیست، در روایت اول ثقتی دارد ولی روایت دوم دارد؛ «اَلْعَمْرِیُّ وَ اِبْنُهُ ثِقَتَانِ» این از این جهت است

ظاهر تعلیل این است که امام ارجاع به یک نفری می‌دهد ولی ارجاع روی اصول عقلایی است و مفهوم است عند العقلا، اگر عند العقلا این سیره را داشته باشیم، این امضاء می‌شود و اگر نداشته باشیم، یک نکته‌ای سابق می‌گفتیم، یک چیزهایی زمینه دارد پیش عقلا ولی نمی‌توان گفت سیره تامه است ولی با متممی آن کامل می‌شود.

گفتیم گاهی در روایت چیزی آمده است که ناظر به سیره تامه‌ای است، سیره تامه عقلاییه وجود دارد روایت هم وقتی به آن‌ها ارجاع می‌دهد، امضا می‌کند این امضا خیلی خوب است.

گاهی سیره تامه نیست، یک گرایش عقلایی به آن سمت است، ولی نه اینکه بشود مستقلاً به آن اعتماد کرد. در این نوع موارد هم نوعی امضا هست، چیزی بین امضاء و تتمیم است، تتمیم می‌کند و امضاء می‌کند. اگر سیره را نپذیریم این تقریر دوم در مورد این جاری می‌شود.

این یک اشکال است و جواب آن این است، البته آن احتمال که آقای صدر می‌فرماید حتماً نمی‌شود گفت باطل است ولی روی ظهورات که جلو می‌رویم می‌توان گفت امام اینجا یک ارجاعی داده است و بعد مستند به یک قاعده کلی می‌کند که «إِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ».

## مناقشه دوم

این است که اصلاً این روایت ربطی به خبر و اخبار ندارد، بلکه یا مربوط به مقام افتاء است یا آن طور که آقای هاشمی شاهرود در تعلیقه بر بحث شهید صدر در بحوث دارند در صفحه ۳۹۳، این ناظر به آن بعد ولایی شخص است.

این دو احتمال دیگری است که اگر یکی از این دو احتمال بیاید کلاً از مدار بحث ما خارج می‌شود

پس مناقشه دوم این است که این روایت از مدار بحث ما و مصب نزاع خارج است؛

۱- برای اینکه مورد نزاع اخبار عن حسٍ است اما این روایت یا اخبار فتوایی را می‌گوید، اخبار عن حدسٍ و افتا را می‌گوید

۲- یا آن طور که آقای شاهرودی در تعلیقه دارند این نوعی سفارت و نیابت و امثال اینها را می‌دهد، یعنی برای نقل قضایای شخصیه و مسائل اجتماعی و سیاسی او را قرار می‌دهد که او مواضع من را او اعلام می‌کند.

که در این هم ما اشکال داریم این خود خبر است.

اینکه دیروز عرض کردیم در روایت در بادی امر سه احتمال وجود دارد؛

۱- اینکه روایت خبر را می‌گوید؛ «ثِقَتِی فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» یعنی حرف‌های من را نقل می‌کند مورد اعتماد است، می‌توان به او اعتماد کرد.

۲- اینکه حرف‌های من را نقل نمی‌کند، نظرات فتوایی خود را که مستند به حرف‌های ما هست را نقل می‌کند و شاهدش این است که «مَنْ أُعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ»که در اینجا منظور از قول، نظر است، نظر چه شخصی را بپذیرم.

۳- این است که یک جنبه سیاسی و شعبه‌ای از ولایت را اعمال می‌کند که در واقع می‌گوید مباحثی را ممکن است از طرف من به عنوان ولی به تو بگوید را توجه کن.

شاهد این احتمال سوم این است که أَطِعْ دارد، اطاعت بکن، مثلاً بحث‌های ولایی و امر و نهی انصراف پیدا می‌کند.

بنابراین یکی از این دو احتمال بیاید از بحث خارج می‌شود

### جواب مناقشه دوم

این است که این تعابیری که اینجا آمده است حتماً خبر را می‌گیرد، بعید نیست اگر کسی یک اصراری داشته باشد بگوییم شمول دارد و فتوا را هم می‌گیرد، یا نقل اخبار مسائل سیاسی و مواضع ولایی حضرت را هم می‌گیرد که آن هم به خبر برمی‌گردد.

به عبارت دیگر ظهور این فرازها این است که «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» اینکه من تعجب می‌کنم به سمت فتوا می‌برد، قدر متیقن این است که می‌گوید «مَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» چیزی که ادا می‌کند از من نقل می‌کند. «وَ مَا قَالَ لَکَ عَنِّی» بعدی روشن‌تر هم هست، ادی ممکن است حرفی در آن باشد ولی بعدی دارد؛ «وَ مَا قَالَ لَکَ عَنِّی فَعَنِّی» بعد هم دارد «فَاسْمَعْ لَهُ» این سماع هم دارد، بر اساس این سماع اطاعت بکن، یعنی حالا که نقل شد اطاعت کن. ظهور این در مسائل خبری هیچ تردیدی در آن نیست.

آن هم که آقای شاهرودی در احتمال سوم می‌فرماید، آن را دو جور می‌شود فرض کرد؛

۱- اینکه بگوییم امام اینجا جعل ولایت می‌کند که این جور ظهوری ندارد.

۲- اینکه ظاهر کلام خود ایشان بیشتر هست این است که مواضع سیاسی و اجتماعی ما را که نقل می‌کند اعتماد بکن و این هم خبر است و خبر عن حسٍ است.

آن وقت اگر آن امر را بگیرد به طریق اولی خبر از حکم را می‌گیرد، می‌گوید این مسائل موضوعی را هم اگر از من نقل بکند، این را می‌شود اعتماد کرد، چه برسد به اینکه اخبار حکمی را بگوید، احکام را نقل می‌کند.

در مورد آن احتمال دیگری که ناظر به فتوا باشد آن زمان خیلی وقت‌ها که فتوا نقل می‌شده است، نقل قول امام بوده است منتهی توجهی به معارضات هم داشته است، ولی سر جمع می‌دیده است این است و آن قول را نقل می‌کرده است بقیه چیزها هم الغاء خصوصیت می‌شود و شامل آن‌ها می‌شود.

بنابراین از جهات متعدد، (این جهت را نمی‌شود تردید کرد) یا روایت ناظر به خصوص نقل اخبار حاوی احکام است یا اگر هم شمولی داشته باشد، شمول دارد، نمی‌شود گفت روایت اختصاص به فتوا یا نقل آن مواضع سیاسی دارد.

# جمع‌بندی

تا اینجا راجع به روایت دو مناقشه را بررسی کردیم؛

مناقشه اول این بود که این مرتبه راقیه‌ای را می‌گوید که موجب اعتماد و اطمینان است

و دیگر اینکه دو احتمال دیگری اینجا مطرح است؛ یکی فتوا است و دیگری نقل مواضع اجتماعی و سیاسی است.

1. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج1، ص330.](http://lib.eshia.ir/11005/1/330/%D8%A3%D9%8F%D8%B9%D9%8E%D8%A7%D9%85%D9%90%D9%84%D9%8F) [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره فجر، آیه ۲۹ [↑](#footnote-ref-2)